

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

مرحوم صاحب کتاب منتقى الاصول (رحمه الله) در جواب از اشکال موجود در وضع عام موضوع له خاص که اگر خاص تصور نمی شود چگونه برای آن لفظی قرار داده می شود، گفتند: در باب وضع، تصور موضوع له لازم نیست؛ به این بیان که وضع حکمی از احکام است لذا همان گونه که در باب احکام، موضوع فقط باید به حسب واقع معین باشد، در باب وضع نیز موضوع له باید به حسب واقع معین باشد و همین مقدار کافی است. در نتیجه تصور موضوع له اجمالاً یا تفصیلاً توسط واضع لزومی ندارد.

ایشان سپس فرمود تعیین در عالم واقع به واسطه مشیر و با اشاره ی ذهنیه محقق می شود؛ یعنی واضع تنها معنای عام و کلی انسان را تصور می نماید و افراد آن را اجمالاً و تفصیلاً تصور نمی کند اما اشاره ی ذهنی مانند «ما هو فردٌ للانسان» یا «ما هو مصداقٌ للانسان» ایجاد نموده و به سبب آن افراد خاص را موضوع له قرار می دهد؛ لذا اشاره ذهنیه علت و واسطه در ثبوت برای قرار گرفتن افراد خاص به عنوان موضوع له است.

ایشان در انتها فرمود، البته باید بین اشاره ذهنیه و معنای عام متصور، ارتباطی وجود داشته باشد؛ مثلاً امکان ندارد مفهوم کلی انسان را تصور و سپس بگوید «ما هو فردٌ للحجر».

کلام مرحوم امام خمینی (رحمه الله)

هر چند مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) در کتب شان به صراحت نمی فرمایند تصور موضوع له اجمالاً و تفصیلاً لازم نیست، اما از ظاهر عبارت ایشان در جواهر الاصول مطلبی نزدیک به مطلب صاحب منتقى الاصول (رحمه الله) استفاده می شود.

ایشان ابتدا می فرماید در جمله «المعدوم المطلق لا يخبر عنه» کسی نگوید در عین این که می گوئید از معدوم خبر داده نمی شود ولی خودتان دارید از آن خبر می دهید. یا در جمله «شريك الباري ممتنع» کسی نگوید شریک الباری را تصور نموده اید پس چرا می گوئید تصور آن ممتنع است؟! و در نتیجه این دو جمله مشتمل بر پارادوکس و تناقض باشد.

چون در جواب می گوئیم در «المعدوم المطلق لا يخبر عنه» و امثال آن، از طریق حمل اولی به حمل شایع صناعی می رسیم. به تعبیر دیگر مراد ایشان ملحوظ بالذات و ملحوظ بالعرض است قبلاً در مورد آن مطالبی بیان شد؛ به این بیان که در حمل اولی

معدوم مطلق، معدوم مطلق یا شریک الباری، شریک الباری است؛ اما این حمل، زمینه را برای معدوم مطلق که در حمل شایع صناعی قرار می‌گیرد یعنی معدوم مطلق که تصور نموده‌ایم و از معدوم مطلق واقعی حکایت می‌نماید، آماده می‌کند.

سپس اشاره‌ای به قاعده فرعیت دارند و می‌گویند هر چند قاعده «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له» صحیح است، اما جریان این قاعده در باب وجود و ثبوت یک شیء برای شیء دیگر است؛ مثلاً اگر سفیدی بخواد برای این دیوار ثابت باشد، باید ابتدا دیواری موجود باشد تا سفیدی برای آن ثابت شود و یا اگر امکان بخواد برای انسان اثبات شود، ابتدا باید انسان وجود داشته باشد تا ممکن شود.

اما این قاعده در باب «إخبار شیء عن شیء» جریان ندارد و لذا نمی‌توانیم در «المعدوم المطلق لا یخبر عنه» بگوئیم چون قصد إخبار داریم باید ابتدا معدوم مطلق موجود باشد تا در مرحله بعد بگوئیم از آن خبر داده نمی‌شود. إخبار تنها متوقف بر تصور موضوع است ولو در خارج وجودی برای آن محقق نشده باشد.

سپس می‌فرماید در باب وضع نیز مسئله چنین است یعنی در وضع عام موضوع له خاص، واضع معنای کلی انسان را تصور می‌نماید، اما مفهوم زید، عمرو و بکر را تصور نمی‌کند تا این اشکال وارد شود که اینها تصور نشده‌است. چون فرض این است که معنای عام تصور شده‌است و اینها تصور نشده‌اند و زید، عمرو و بکر متصور بالعرض هستند و موضوع له قرار می‌گیرند.^[1]

بررسی کلام مرحوم صاحب منتهی الاصول (رحمه‌الله)

اشکالی که نسبت به این جواب به ذهن می‌رسد این است که هر چند ایشان درصدد بودند که از تصور معنای موضوع له اجتناب نمایند و هر چند مشیر را موضوع له قرار ندادند، اما اشاره ذهنیه یا مشیر که واسطه برای رسیدن به موضوع له است، تصور اجمالی از افراد است؛ به این بیان که «ما هو فردٌ للانسان» تصور اجمالی زید، عمرو و بکر است و نمی‌توانیم موضوع له را بدون این تصور اجمالی موضوع له قرار دهیم، لذا با وجود اشاره ذهنیه، موضوع له اجمالاً تصور می‌شود. اگر کسی هم بگوید مشیر تصور اجمالی این افراد نیست، پس وجود این اشاره چه ارزشی دارد؟!

جمع‌بندی بحث

مانحن فیه بحث مهمی است که و اگر مثلاً به این نتیجه برسیم که وضع عام موضوع له خاص ممکن نیست، بسیاری از معانی الفاظ در قرآن و سنت دچار تغییر شده و باب جدیدی در تفسیر و تحلیل کلمات باز می‌شود.

خلاصه مباحث را می‌توان در چند مطلب بیان نمود:

مطلب اول: مرحوم آخوند (رحمه‌الله) فرمود مفهوم عام از مفهوم خاص اجمالاً، حکایت دارد.

مطلب دوم: مستشکل گفت هیچ مفهومی از مفهوم دیگر نه اجمالاً و نه تفصیلاً حکایت ندارد.

جواب‌های داده شده از این اشکال به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف- کسانی که می‌گویند در باب وضع، تصور موضوع له ولو اجمالاً لازم است:

مطلب سوم: مرحوم محقق عراقی و به تبع ایشان مرحوم خوئی (رحمة الله علیهما) در جواب از اشکال فرمودند: هر چند برخی

مفاهیم عامه از مفاهیم خاص حاکی نیستند، اما مفاهیم عامه‌ای که از اختراعات ذهن است و افراد مقوم آنها است وجود دارند که از مفاهیم خاص حاکی هستند.

مطلب چهارم: مرحوم قوچانی (رحمه‌الله) در جواب از اشکال فرمود: مفاهیم عامه از وجود مفاهیم خاص حکایت دارد. اما گفتیم اشکال این است که امکان ندارد وجود در دایره موضوع له آورده شود.

ب- کسانی که می‌گویند در باب وضع، تصور موضوع له ولو اجمالاً لازم نیست:

مطلب پنجم: صاحب منتقی الاصول (رحمه‌الله) فرمود در باب وضع، تصور موضوع له لازم نیست. از عبارت مرحوم امام (رحمه‌الله) در جواهر الاصول نیز چنین مطلبی را استفاده نمودیم. ارتباط مبنای مرآتیت و انتقال، با مبنای عدم لزوم تصور موضوع له

قبلاً بحثی را مطرح نمودیم که در باب وضع معنای متصور یا باید مرآت برای موضوع له یا مجرد انتقال باشد. نظر مرحوم عراقی مرآتیت و نظر مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیهما) مجرد انتقال بود.

هر چند این مطلب در کلام صاحب منتقی الاصول (رحمه‌الله) ذکر نشده است، اما لازمه قهری مبنای ایشان که بگوئیم تصور موضوع له نه اجمالاً و نه تفصیلاً اصلاً لازم نیست این است که مجالی برای این نزاع وجود نداشته باشد و لازم نباشد معنای متصور، مرآت برای موضوع له یا سبب انتقال به موضوع له باشد؛ برای این که اصلاً تصور موضوع له را لازم نمی‌دانیم.

تحقیق در بحث

در تحقیق بحث، دو مطلب را باید بیان نمائیم:

مطلب اول: از میان دو مبنای مرآتیت و مجرد انتقال در باب وضع موضوع له، به نظر ما مبنای مرحوم امام (رحمه‌الله) که کفایت مجرد انتقال باشد صحیح و مبنای مرحوم محقق عراقی و مرحوم آخوند (رحمة الله علیهما) که مسئله مرآتیت است، صحیح نیست؛ به این بیان که اولاً واضع باید به نحوی به موضوع له منتقل شود لذا دلیل و الزامی وجود ندارد که مفهوم متصور، آینه برای موضوع له باشد.

ثانیاً وضع‌های واقع شده در خارج آن را منتفی می‌دانند؛ یعنی واضعی که قصد دارد معنای عام را تصور نموده و آن را برای افراد قرار بدهد می‌گوید لازم نیست خود این معنا افراد را نشان بدهد بلکه از این معنا به این افراد منتقل شده و این افراد را موضوع له قرار می‌دهیم.

به بیان دیگر اولاً مجرد انتقال وجداناً کافی است و ثانیاً اگر در واقع به سراغ واضعینی که وضع می‌نمایند برویم، در ذهن این‌ها اصلاً بحث مرآتیت معنای متصور برای موضوع له وجود ندارد.

مطلب دوم: با حفظ مطلب اول یعنی انتقال واضع به نحوی به افراد، چنین به ذهن می‌رسد که مبنای صاحب منتقی (رحمه‌الله) یعنی عدم لزوم تصور مفهوم یا وجود خاص در باب انتقال بهتر است؛ یعنی مانعی وجود ندارد واضع معنای عام انسان را تصور نماید و افراد را موضوع له قرار بدهد که مرحوم صاحب منتقی (رحمه‌الله) فرمود عنوانی مشیر به این افراد اشاره می‌کند.

اما اشكال اين بود كه تا بحث از عنوان مشير به ميان مى آيد تصور اجمالى افراد نيز محقق مى شود، در حالى كه شما مى گويد تصور موضوع له نه اجمالاً و نه تفصيلاً لازم نيست. در نتيجه مبنای ما بايد از اين حيث با ايشان تفاوت داشته باشد تا اين اشكال بر آن وارد نباشد كه فرق را بيان خواهيم نمود.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ «؟! و أمّا الدفع: فهو أنّ منشأ هذه الإشكالات هو الشبهة في مسألة المعدوم المطلق. و حلّ الإشكال فيها: هو أنّ الحكم في القضية لا يمكن إلّا بعد تصوّر الموضوع و لو من وجه، فإذا وجد مفهوم شيء في الذهن، فيمكن أن يجعل هذا المفهوم وسيلة و قنطرة للحكم على ما يكون هذا المفهوم مفهوماً له، فيلاحظ مفهوم المعدوم المطلق، و يحكم بأنّه لا مصداق له في الخارج، فيجعل الحمل الأوّلي وسيلة للحكم على الحمل الشائع. و بعبارة اخرى: إخبار شيء عن شيء غير ثبوت شيء لشيء، و ثبوت شيء لشيء يتوقّف على ثبوت المثبت له، و أمّا الإخبار عنه فيتوقّف على تصوّر الموضوع و لو لم يكن له وجود في الخارج، و لذا ترى أنّ الحكم في القضايا السالبة المحصّلة موجود و صحيح، مع أنّه كثيراً ما لم يكن لها موضوع في الخارج. و بالجملة: تصوّر مفهوم المعدوم المطلق يكون وسيلة لأن يحكم بأنّه لا مصداق له في الخارج. و الأمر في شريك البارئ أيضاً كذلك، فإنّ الممتنع منه هو وجود شريك له تعالى في الخارج، و أمّا مفهوم شريك البارئ فهو أمر ممكن معقول للذهن، فيجعل مفهوم شريك البارئ وسيلة لأن يحكم بالامتناع على مصداقه، فيقال: إنّّه لا يكون لشريك البارئ مصداق في الخارج. إذا تمهّد لك ما ذكرنا فنقول: إنّ الأمر في الوضع كذلك، فإنّه يتصوّر معنى و مفهوماً، و بتوسّط ذلك التصرّ يوضع اللفظ لما ينطبق عليه ذاك المفهوم في الخارج؛ أي للمتصوّر بالعرض. و إن شئت قلت: تصوّر الشيء هو إيجاد الشيء بوجه، و تصوّر الشيء بوجه يكفي في وضع اللفظ له. فتحصل: أنّه كما يتصوّر مفهوم المعدوم المطلق، و يحكم بأنّه لا مصداق له في الخارج، مع أنّ الموضوع لم يكن موجوداً في الخارج أصلاً، فكذلك بعد ملاحظة مفهوم الشيء و تصوّره يضع اللفظ لمصداق هذا الموجود، بل الأمر في الوضع أسهل؛ لأنّه يكون للمفهوم المتصوّر مصداق في الخارج، و أمّا في قضية المعدوم المطلق فلم يكن لها موضوع في الخارج أصلاً، فتدبّر.» جواهر الأصول، ج1، ص: 107 و 108.